

ریشه‌های مردم‌سالاری جمع‌گرا

این نوشته از مقدمه کتاب ریشه‌های مردم‌سالاری جمع‌گرا (The Origins of Totalitarian Democracy) بقلم پروفیسور ج. ل. تالمون (J. L. Talmon) بفارسی برگردانده شده است.

پروفیسور تالمون استاد تاریخ دانشگاه عبرانی اورشلیم میباشد. او تحصیلات خود را در سرزمین مادری خود، لهستان، و در فلسطین و فرانسه دنبال کرد، و بهنگام شکست فرانسه در سال ۱۹۴۰ به لندن فرار کرده و تحقیقات خود را در دانشکده اقتصاد لندن (London School of Economics) پی‌گیری نمود و درجه دکترا (Ph. D.) خود را بدست آورد. پس از چند سال خدمت بعنوان معاون وزیر امور خارجه کمیته فلسطین، یک بورس پژوهشی از بنیاد زانگویل اسرائیل (Israel Zangwil Fund) پذیرفت و به نگارش این کتاب پرداخت.

پروفیسور تالمون در سالهای ۱۹۶۷-۱۹۶۸ با مؤسسه مطالعات عالی دانشگاه پرنستون (Princeton Institute for Advanced Studies) همکاری میکرد و همچنین کتابی بنام ناسیونالیسم سیاسی، مرحله رومانتیک (Political Messianism, the Romantic Phase) نوشته است.

این نوشته فرآوردکوششی است در راه نشان‌دادن اینکه همزمان با پیدائی مردم‌سالاری فردگرا^۱ در سده هیجدهم، از همان اندیشه گرایش بسوی آنچه که مردم‌سالاری جمع‌گرا^۲ نامیده میشود، پدید آمد. این دو گرایش از سده هیجدهم همواره در کنار هم بوده‌اند و کشمکش میان آنها بخش بزرگی از تاریخ معاصر را فراهم آورده و اکنون بزرگترین مسئله زندگی زمان ما گشته است.

اگر چه خلاصه کردن همه رویدادهای دوران بدین کشمکش اغراق‌آمیز است با اینحال، این کشمکش همیشه در میان بود اگر چه همواره با مسائل دیگری که برای همزمانان تازه‌تر و روشن‌تر مینمود، ولی از دیدگاه زمان ما فرعی و ناچیز بوده‌اند، درهم میامیخت و یا بوسیله آنها ناپدید میگشت. برآستی از دیدگاه برتر نیمه سده بیستم، تاریخ یکصد و پنجاه سال گذشته‌گویی‌گامهای منظمی بوده است در آماده‌سازی برای برخوردی بی‌پروا میان مردم‌سالاری تجربی^۳ و فردگرا از یکسو و مردم‌سالاری ناسیونالیستی^۴ و جمع‌گرا از سوی دیگر: برخوردی که بحران دنیای امروز را فراهم آورده است.

بخش نخست: دوگانگی مردم سالاری: فردگرا و جمع‌گرا

تفاوت بنیادی دو مکتب اندیشه مردم سالاری بصورت امروزی، برخلاف آنچه که گاه بگاه ادعا میشود، در پذیرفتن ارزش آزادی بوسیله یکی و رد کردن آن بوسیله دیگری نیست، بلکه این تفاوت در ایستار آنان نسبت به سیاست میباشد. فردگرایان سیاست را عرصه آزمایش و یادگیری از خطا می‌شمارند و نظامهای سیاسی را تدابیر عملی ناشی از زیرکی و نیروی چاره‌یابی انسانی میدانند. این گروه همچنین زمینه‌های گوناگونی از کوشش‌های فردی و توده‌ای را بکلی بیرون از قلمرو سیاست میندازد.

از سوی دیگر، مکتب مردم‌سالاری جمع‌گرا براساس انگاره وجود حقیقت یگانه و ویژه‌ای در سیاست پی‌ریزی شده است. این مکتب را از آن روی میتوان ناچگیری سیاسی خواند که سامان پیش‌بینی شده، هماهنگ و کاملی را برای جهان لازم می‌شمارد و حرکت توقف‌ناپذیر و رسیدن همه چیز را باین سامان ناگزیر میدانند. این مکتب مآلاً قلمرو سیاست را تنها قلمرو زندگی می‌شناسد و پهنه سیاست را چنان گسترش میدهد تا همه زندگی انسان را دربر بگیرد، همه اندیشه و کنش انسانی را دارای ارزش اجتماعی می‌داند و بنابراین آنها را در قلمرو کنش سیاسی به حساب می‌آورد. بر پیروان این مکتب، اندیشه‌های سیاسی مجموعه‌ای از دستورهای عملی و یا عده‌ای از وسایل قابل کاربرد در رشته ویژه‌ای از کوشش انسانی نیستند، بلکه آنها بخشی جدائی‌ناپذیر یک فلسفه همه‌جانبه بوده و دارای هماهنگی درونی میباشند. آنان سیاست را بعنوان هنر کاربرد این فلسفه در سازمان دادن اجتماع تعریف مینمایند و معتقدند که هدف نهائی سیاست هنگامی بدست می‌آید که این فلسفه در همه زمینه‌های زندگی فرمانروائی کند.

هر دو مکتب ارزش برتر آزادی را تأیید می‌کنند، ولی یکی از آنها گوهر آزادی را در رهائی اراده و نبودن اجبار می‌جوید در حالیکه دیگری دست‌یابی بدان را تنها در پیگیری و به چنگ آوردن یک مقصود مطلق دستجمعی امکان‌پذیر میدانند. پاسخ‌یابی باین سؤال که آیا پای‌بندی مردم‌سالاری فردگرا به هدف‌های نهائی باندازه پای‌بندی مورد ادعای مردم سالاری جمع‌گرا میباشد یا نه، در این نوشته در نظر نیست ولی در این باره که هدف‌های نهائی مردم سالاری فردگرا کمتر از هدف‌های مردم سالاری جمع‌گرا جنبه مشخص و محسوس دارند تردید نمی‌توان داشت. در آئین مردم سالاری فردگرا این هدف‌ها را بیشتر از جنبه‌های منفی آن در نظر می‌گیرند و کاربرد زور را برای دست‌یابی به آنها تباهکاری می‌شمارند. پیروان مردم سالاری فردگرا عقیده دارند که اگر فشاری در میان نباشد مردم و اجتماع شاید روزی بتوانند با یادگیری از خطا بوضع هماهنگی دلخواه برسند. در مورد مردم سالاری جمع‌گرا این وضع بدقت مشخص شده و بدان بعنوان کاری درخور فوریت، امری شایسته کنش مستقیم و روپدادی در حال پیدایش مینگرند.

مسئله‌ای که برای مردم سالاری جمع‌گرا پیش می‌آید و یکی از موضوعهای

بنیادی این نوشته میباشد، به تناقص آزادی مربوط میشود. آیا آزادی انسان میتواند با یک شیوه زندگی یک رنگ اجتماعی سازگار آید، اگر چه هدف این شیوه فراهم آوردن بیشترین اندازه دادگری و امنیت اجتماعی باشد؟

تناقص مردم سالاری جمع‌گرا از پافشاری آن بر سر سازگاری این دو امر ریشه میگیرد. هدف اعلام شده هرگز به گونه اندیشه‌ای مطلق، و بیرون از خودانسان و مقدم بر او شمرده نمی‌شود، بلکه به عنوان جزئی از ذات اندیشه و اراده انسان و مایه تحقق کامل سود راستین و ضامن آزادی او به‌شمار می‌آید. بدین جهت است که گونه‌های افراطی فرمانروائی توده‌ای همواره شرط لازم وصول به این هدف مطلق بوده است. همه دشواریها و تناقضات مردم سالاری جمع‌گرا از مشکل سازگاری آزادی فردی با این مقصود ریشه میگیرد و این دشواری را تنها زمانی می‌توان از میان برد که انسان‌ها را نه آنچنانکه هستند بلکه، در صورت جمع شرایط مناسب، آنچنانکه باید باشند یا آنچنانکه باید بشوند در نظر آورند.

افراد ناسازگار با این مقصود مطلق را میتوان نادیده گرفت و یا با زور و فشار وادار به سازگاری کرد بدون آنکه اصول مردم سالاری پرستی زیرپا گذاشته شود. عقیده بر این است که در شرایط مناسب برخورد میان خواهش طبع و وظیفه اجتماعی، و بهمراه آن نیاز به کار برد فشار، از میان خواهد رفت. البته پرسش عملی این است که آیا فشار آوری بعلت پدید آمدن سازگاری همگانی از میان خواهد رفت و یا به سبب از میان برداشتن ناسازگاران؟

بخش دوم: ریشه‌های مکتب ناجیگری سیاسی در سده هیجدهم: جدائی دو اندیشه
از آنچه گفته شد آشکار است که در این نوشته از مردم سالاری جمع‌گرا بعنوان بخش جدائی‌ناپذیری از سنت غرب سخن خواهد رفت و این نکته مهم را هم باید افزود که بخش بزرگی از ایستار مردم سالاری جمع‌گرا در بنیاد و فراخنای شیوه اندیشه سده هیجدهم جای داشت و تنها پس از آزمودن گرایشهای عمومی در بوته آزمایش انقلاب فرانسه، دو شاخه مردم سالاری از تنه‌ای مشترک سر درآورد.

از دیدگاه این نوشته، بزرگترین دگرگونی سده هیجدهم در حالت ویژه اندیشه‌ای بود که در نیمه دوم آن سده فرمانروا گشت. مردم شیفته این اندیشه شدند که خود و گذشتگانشان در شرایط غیرطبیعی میزیسته‌اند که فرآورد دین و آئین زمان بوده است و میبایست الگوهای یکرنگ و با برنامه، و بنابراین طبیعی و منطقی، جایگزین همه شرایط پیشین شود.

این اندیشه نتیجه سستی نظام سنتی اروپا بود: مذهب، گیرائی فکری و همچنین احساساتی خود را از دست داد، سامان طبقاتی زمینداری زیر ضربه‌های عوامل اقتصادی و اجتماعی از هم پاشید، اندیشه انسان مجزا و منفرد جایگزین اجتماع دیرینه‌تر مبتنی بر منزلت گردید.

اندیشه فردگرایی سودمندی اجتماعی را، بعنوان معیار نهادها و ارزشهای اجتماعی، جانشین سنت کرد و همچنین گونه‌ای از جزم‌گرایی اجتماعی را نشان داد که مردم بی‌تابانه بسوی آن کشیده میشوند و روزی آن را بناگزیر خواهند پذیرفت. خردگرایی بدینسان پدید آمدن سامان راستین و یکتائی را، پس از دور ریختن هر آنچه که با خرد و سودمندی سازگار نبود، ناگزیر می‌شمرد. بر خورد این اندیشه با روش‌های ریشه‌دار و پیخره انسان و با خواست‌ها و دل‌بستگی‌های او ناگزیر بود.

زوال فرمانروائی مذهب نمایانگر آزادی وجدان انسان و فراتر از آن متضمن چیز دیگری هم بود. اخلاق دنیوی و اجتماعی میبایست بزودی جانشین اخلاق مذهبی گردد و با کنار گذاشتن کلیسا و دادرسی آسمانی، کشور بعنوان تنها سرچشمه و نگهبان اخلاق بجا ماند. این نکته اهمیت بسیاری داشت، بویژه در هنگامی که سیاست و اخلاق را فرقی در میان نبود.

زوال اندیشه منزلت در اثر پیدائی فردگرایی، پیام پایان برتریهای فردی و همچنین نطفه جمع‌گرایی را با خود داشت. اگر، بدانگونه که در این نوشته شرحش خواهد رفت، آزمون‌گرایی همدست آزادی فردی و آئین‌گرایی پشتیبان جمع‌گرایی باشد، پس انسان بعنوان موجودی جداگانه و مستقل از گروه‌های تاریخی، میتواند انگیزه نیرومندی را برای جمع‌گرایی فراهم آورد.

نتیجه این سه روند، اجتماعی یکنواخت و همگنی بود که در آن انسان‌ها همگی باید در یک پهنه از وجود زندگی کنند و سطوح گوناگون زندگی اجتماعی مانند زندگی دنیوی و آسمانی و یا وابستگی به رده و شهروندی، دیگر نمیبایست در میان باشد. معیار شناخته شده داوری، سودمندی اجتماعی از دیدگان صلاح همگانی بود و از صلاح همگانی بدانگونه سخن میرفت که گوئی هدفی است آشکار و نمایان. فضیلت عبارت بود از سازش با شیوه خردگرایی و طبیعی. در گذشته‌کشورهای کارهای گوناگونی را در قلمرو خدا و کلیسا میدانستند در حالیکه کشورهای تازه همچو محدودیتی برای خود نمی‌شناختند. در گذشته انسان‌ها بصورت گروه‌هایی زندگی میکردند؛ هر کس میبایست به یک گروه و یا حتی به چند گروه در یک زمان وابسته باشد ولی اکنون دیگر برای همه کارها تنها یک چهارچوب بنام ملت وجود داشت. سده هیجدهم هرگز فرق آشکاری میان پهنه خودنمائی شخصی و حوزه کنش اجتماعی ندید. تجمع دائم‌گروه‌های مردمی که باعاطفه و احساسی‌مشارکت به جنبش درمیآمدند، بموقع میبایست جایگزین خلوت تجربه خلاقه و احساساتی باشد که مایه آزادی فردی است. این واقعیت که اندیشمندان سده هیجدهم پیغمبران پرحرارت آزادی و حقوق انسانی بودند چنان آشکار است که نیازی به یادآوری ندارد ولی آنچه باید تاکید شود سرگرمی سخت مردان سده هیجدهم به مفهوم فضیلت بود که خود چیزی سواى سازش با الگوی اجتماعی هماهنگ مورد امید نبود.

آنان ناگزیری بر خورد میان آزادی و پرهیزکاری را باور نداشتند و برعکس برابری ناگزیر آزادی با پرهیزکاری و فردگرایی‌ترین اصل ایمان آنان بود.

هنگامیکه مذهب مادی سده هیجدهم با این برخورد روبرو گشت دوگانگی بزرگی در صفوف پیروان آن پدید آمد. مردم سالاری فردگرا از کاربرد زور خودداری کرد و به فلسفه یادگیری از اشتباه روی آورد و ناچیزی جمع‌گرا بصورت اصول سخت و ویژه‌ای درآمد که گروهی از پیشتاازان روشنفکر نماینده آن شدند و این گروه کاربرد زور بر ضدکسانی را که نمیخواستند آزاد و پرهیزکار باشند، روا میداشتند. علت نه کم اهمیت‌تر دیگر، مسئله دارائی بود. انگیزه نخستین ناچیزی سیاسی، اخلاقی و سیاسی بود، نه اقتصادی. بیشترین اندیشمندان سده هیجدهم بر غم تند رویپایشان در نظریه‌پردازی از کاربرد اصل نوسازی کلی در زمینه اقتصاد و دارائی کوتاه آمدند. ولی نظریه‌پردازی درباره سامانی خردمندانه و هماهنگ که در آن با وجود سپردن پهنه تلاشهای اقتصادی بدست واقعیت‌ها و سودجویی‌های دیرینه، به شانس و روحیه زیاده‌خواهی انسان ستیزه‌ها خود بخود از میان برود و جلو انگیزه‌های ضداجتماعی گرفته شود و آرزوی خوشبختی انسان برآورده گردد، بی‌اندازه دشوار بود. بنابراین اندیشمندان سده هیجدهم گرفتار تناقضات بزرگی شدند و کوشیدند با نیرنگ‌های گوناگون آنها را پنهان سازند یکی از چشمگیری‌ترین این نیرنگ‌ها آمیختن پای‌بندی به اصول مطلق در سیاست با نظریه آسانگیری در اقتصاد به شیوه فیزیوکراتها بود، آنها با این ادعا که پیگردهای آزاد و بی‌لگام اقتصادی انسان پدید آورنده شیوه‌ای هماهنگ بیاری قانون عرضه و تقاضا است. ولی پیش از آنکه سده هیجدهم پایان رسد منطق درونی ناچیزی سیاسی، بر اثر رویدادناگمانی انقلاب، و امیدها و عبرتها و ناامیدی‌های حاصل از آن، شکل تازه‌ای بخود گرفت و آن مذهب دنیوی سده هیجدهم را از يك اصل اخلاقی به يك اصل اجتماعی و اقتصادی مبتنی بر انگاره‌های اخلاقی تبدیل کرد. برای توده‌های تکان خورده از انقلاب، اندیشه رستگاری درسامان طبیعی پیش از هرچیز معنای رستگاری اجتماعی بخود گرفت. بدین ترتیب آرمان عینی هماهنگی اجتماعی جای خود را به آرزوها و تلاش‌های طبقه تمپدست داد و اشتیاق به تامین زندگی جایگزین اصل آزادی پرهیزکارانه گردید. طبقه دارا از پویائی اجتماعی اندیشه سامان طبیعی ترسناک و شگفت‌زده شد و این فلسفه را که پیشتر بعنوان سلاحی در کشاکش خود با برتریهای زمینداری با چنان حرارتی پذیرفته بود، با شتاب ره‌ایش کرد ولی مطبوعات آن را از دست این گروه ربود و معنی تازه‌ای بدان بخشید. بدینسان ایدئولوژی بورژوازی در حال رشد، تبدیل به ایدئولوژی پرولتاریا گردید. هدف این نوشته بررسی دورانهائی است که در تبدیل آرمانهای اجتماعی سده هیجدهم بر مردم سالاری جمع‌گرا - از يك دیدگاه - پیموده شد. در این دگرگونی سه دوران بچشم میخورد: نگرش سده هیجدهم، چاره‌یابیهای آتی ژاکوبین‌ها و شکل بخش‌های پیروان با بوف^۷. این هر سه با هم از يك سو به پدید آمدن کمونیسم اقتصادی و از سوی دیگر به آمیختن فرمانروائی جمعی با خودکامگی تک حزبی رهنمون شدند. از روی این سه دوران سه بخش این پژوهش فراهم آمده است. پیگیری رشد مردم سالاری

فردگرا در این نوشته گنجانده نشده است.

مردم سالاری جمع‌گرای امروز گونه‌ای از خود کامگی است که به پشتیبانی مردم استوار می‌باشد و بنابراین از قدرت مطلق و خدادادی يك پادشاه و از آن يك ستمگر غاصب فرق کلی دارد. بدان سان که نشان داده خواهد شد استواری مردم سالاری جمع‌گرا به ایدئولوژی و پشتیبانی توده‌ها، از آمیختن انگاره سامان طبیعی اندیشمندان سده هیجدهم با اندیشه خودنمائی و کامیابی جمعی پیشنه‌های روسو سرچشمه می‌گیرد. از آمیختن این دو اندیشه، خردگرایی بصورت مذهب پرشوری در آمد. انگاره گنگ «خواست همگان» روسو، که گاهی بعنوان پیش فرضی معتبر و زمانی جلوه‌گر درخواست انسان و عاملی یکتا و نمایانگر همدلی شمرده میشد، بصورت نیروی محرک مردم سالاری جمع‌گرا درآمد و سرچشمه همه برخوردها و ناسازگاریهای درونی آن گردید. این نکته‌ها را به تفصیل بازگو خواهیم کرد.

بخش سوم: جمع‌گرایی دست‌راستی و جمع‌گرایی دست چپی

تکیه‌گاه این نظریه همواره برانسان بوده است و اختلاف جمع‌گرایی دست‌چپی مورد گفتگوی ما با جمع‌گرایی دست‌راستی هم در همین نکته نهفته است. در حالیکه سرآغاز جمع‌گرایی دست چپی توجه به انسان و خردورهائی او بوده و هست، سرچشمه اندیشه جمع‌گرایان دست‌راستی را در گروه‌های برتر، کشور، ملت و یا نژاد میتوان یافت. روند جمع‌گرایی دست‌چپی، حتی هنگامیکه طبقه یا حزبی را تا به جایگاه مقصود نهائی بالا میبرد، اساساً فردگرا، خردبین و خردگراست زیرا که این گروه‌ها را تنها بصورت توده‌ای از افراد می‌بیند ولی جمع‌گرایی دست‌راستی تنها با واقعیات تاریخی نژادی و سازمانی سروکار دارد، یعنی با مفاهیمی که با فردگرایی و خردگرایی بکلی بیگانه‌اند و از اینجاست که ایدئولوژی‌های جمع‌گرایی دست‌چپی همواره ویژگیهای يك مذهب جهانی را بخود می‌گیرند و این چیزی است که جمع‌گرایی دست‌راستی بکلی از آن بی‌بهره می‌باشد، زیرا که خرد نیروئی است یگانگی بخش و بشریت را بصورت توده‌ای از افراد خردورز جلوه‌گر می‌سازد. جمع‌گرایی دست‌راستی ضد این یگانگی را نشان داده و جهانی بودن ارزشهای انسانی را رد میکند و گونه ویژه‌ای از عمل‌گرایی را نمایان می‌سازد. این گرایش دست‌راستی بی‌آنکه در پاره هدفهای خود اجازه گفتگو بدهد، در پی نمونه‌ای از زندگی است که در آن بتواند توانائیهای ذهنی و جسمی افراد را در يك تنگنای عمده‌ی زمانی، مکانی و عددی برانگیخته و با دست‌یابی به این نیروها مردم را به تجربه زندگی سراسر کامبخشی رهنمون شود که گویا در يك هیجان دست جمعی ناشی از برانگیختگی همگانی و پیروزی‌های ملی خلاصه از افسانه‌پردازی پدید می‌آید.

فرق بزرگ دیگر میان این دو نمونه جمع‌گرایی در انگاره‌های متفاوت آنان از سرشت انسان یافت میشود. چپ‌گرایان بخوبی و کمال‌پذیری نهادهی سرشت انسان پایبندند در حالیکه راست‌گرایان انسان را سست و کژ نهاد می‌دانند شاید هر دو

گروه از نیاز به کار برد زور سخن بگویند ولی راست‌گرایان کاربرد زور را نیازی پایدار برای نگاهداری نظم در میان آفریدگان سرکش و بی‌مایه و برای وادار ساختن آنان به رفتاری بیگانه با سرشت میانه‌حالشان میدانند درحالی‌که جمع‌گرایان چپ‌ی در صورت دست‌یازی به زور آنرا از روی این ایمان روا میدارند که کاربرد زور تنها برای تندتر کردن پیشرفت انسان بسوی کمال و هماهنگی اجتماعی لازم می‌باشد و بنابراین کاربرد واژه مردم‌سالاری درباره جمع‌گرایی دست‌چپی سزاوار بوده و درباره جمع‌گرایی دست‌راستی روا نمی‌باشد.

شاید عده‌ای بگویند که این جدانمائی‌ها فرقی میان این‌دو گرایش بویژه از دیدگاه و سرانجام کار بیار نمی‌آورد و فراتر از آن شاید گروهی معتقد به این باشند که صرف‌نظر از انگاره‌های بنیادی، احزاب و رژیم‌های جمع‌گرای چپی همواره بصورت ماشین‌های قدرت بی‌روح دگرگونی یافته‌اند و پرستش‌زبانی آنان از اصول بنیادی عمل ریاکارانه‌ای بیش نیست. این پرسشی است مهم نه تنها از دیدگاه نظری بلکه از دیدگاه عملی. حتی اگر این دردشناسی از سرشت جمع‌گرایی دست‌چپی به‌نگام پیروزی را بپذیریم، آیا این کژ روی را باید فرآورد تباه‌سازی ناگزیری بدانیم که هراندیشه‌ای، به‌نگام قدرت‌یابی پیروانش، دچار آن میشود و یا پارا فراتر گذاشته علت آنرا در برخورد میان فردگرایی و قاطعیت ایدئولوژیکی موجود در ساختمان ناچگیری سیاسی امروزی جستجو نمائیم؟ یا بگفتاری دیگر، اگر کردار زمامداران گفتار آنرا دروغین مینماید، آیا زمامداران را باید دورورریاکار بخوانیم و یا قربانی یک فریب‌خوردگی روشنفکری؟

این یکی از پرسش‌هایی است که در این نوشته بررسی میشوند. در اینجا مسئله قدرت بخاطر خودش پیش کشیده نشده بلکه تنها از وابستگی قدرت به آگاهی سخن رفته است. همچنین گفتگو درباره نیروهای عینی مانند روش‌های تولید امروزی که به تمرکز زور و پیروی فرد از ماشین یاری میدهند و یا پیشرفتهای تکنولوژیکی که برپاداشتن امپراطوری‌هایی به سبک گذشته را فراهم میاورند، خارج از حوصله این نوشته است. سخن ما درباره تاکتیک‌های سیاسی احزاب و نظام‌های جمع‌گرایی و یا در مورد نقشه‌های فیلسوفان اثبات‌گرای اجتماعی برای توده‌های انسانی، نه بخاطر خود این عوامل بلکه برای نشان‌دادن اثر آنها در آگاهی و اعتقاد انسان بمیان خواهد آمد.

تکیه‌گاه این بررسی بر عامل انسانی است: بر احساس شور و هیجان کامیابی که به‌گروندگان یک جنبش ناچگیری دست میدهد تا فرمانبرداری را آزادی بانگ‌ارند، بر آنچه که در ذهن رهبران در خلوت یا در گفتگو یا دیگران درباره برحق یا آرزو مندانه بودن اعمالشان میگردد، و بر اعتقاد سرسختانه باینکه در نتیجه آموزش و سازمان مناسب، تضاد میان اعمال خود بخودی و شیوه عینی، به پذیرفته شدن این شیوه بدون احساس اجبار، پایان خواهد یافت.

بخش چهارم - ناجیگیری دینی و ناجیگیری دنیوی

مذهب دنیوی مردم سالاری جمع‌گرا، بعنوان يك نیروی اجتماعی، پیش از یکصد و پنجاه سال پیوستگی ناگسیخته دارد و این دوجنبه ویژه آن یعنی نیروی اجتماعی و پیوسته بودن آن، شایان تأکید میباشد. این دوجنبه بنیادی بما اجازه میدهد که بدون انکارکردن اثر افلاطون، توماس مور^۹ و کامپانلا^{۱۰} روی مردانی چون روسو، دیدرو^{۱۱} مابلی^{۱۲} یا سن ژوست^{۱۳} و بوئوناروتی^{۱۴} جسارت قلمی گاه‌بگاه برخی از نویسندگان قرون پیشین را درباره ناکجاآباد نادیده بگیریم. در جستجو برای پیشروان این جنبش، میتوان از فوران گاه‌بگاه اعتقاد بظهور حضرت مسیح در قرون وسطی، از جنبش نوسازی^{۱۵} بویژه از چپ‌گرایان زیاده‌رو بهنگام انقلاب يك دینان^{۱۶} در انگلستان سده هفدهم یاد کرد. همزیستی مردم سالاری فردگرا و ناجیگیری انقلابی در روزگار ما را بدرستی میتوان به ارتباط میان کلیسای رسمی و پیروان جنبشهای رستاخیزشناسی^{۱۷} در مسیحیت روزگاران دینداری همانند دانست. گرایشهای انقلابی مسیحیت همواره در زیر نمای اجتماعی رسمی در جریان بود و گاهگاهی بصورت جنبشهای دینداران فقیر، گروههای بدعت‌گذار و سرکشان دینی - اجتماعی فوران مییافت. کلیسا و مخالفان آن، مانند دوروند مهم امروزی، مایه اندیشه خود را از يك منبع مشترك بدست میاورند ولی بدعت‌گذاران در تفسیر آزادانه کلام خدا بیش از اندازه پافشاری داشتند و از سازش با جنبه‌های جسمانی و مادی این دنیا سر باز می‌زدند و از محدود ساختن اجتماع پرهیزکاران تنها به عالم معنوی خودداری می‌ورزیدند.

اما جنبشهای ناجیگرائی^{۱۸} قرون پیشتر فرق بسزرگی با ناجیگیری سیاسی امروزی داشتند زیرا که آنها تنها رویدادهای گاه‌بگاهی بودند اگر چه کششهای بوجود آورنده آنان همواره در نهان وجود داشت، گاهی آتشی زیانه می‌کشید ولی بزودی یا به یکباره خاموش میگرددند و یا آنرا بصورت بی‌زیانی برای اجتماع در میاورند. چنان بحرانی ممکن بود که دسته یا تیره‌ای از خود بجاگذارد و یا افسانه آن پایدار بماند و بعدها در نقطه دوردستی آتش تازه‌ای برافروزد اما اجتماع بزندگی خود بسان گذشته ادامه میداد اگر چه نه از ترس و ناراحتیهای فکری حاصله به یکباره رهائی می‌یافت و نه از نفوذ دسته‌های جدید بکلی بدور بود.

ولی ناجیگرائی پیش از سده هیجدهم اصل پایداری داشت که بازی کردن نقش ناجیگیری سیاسی امروز را برایش امکان‌ناپذیر می‌ساخت. این اصل برماهیت مذهبی ناجیگرائی استوار بود. این خودگویای این واقعیت است که چرا جنبشهای ناجیگرائی و یا غوغاهای گاه‌بگاهی پیشین به بریدن از اجتماع و پیدائی دسته‌های برپایه پیروی آزادانه و اشتراك تجربه می‌انجامید، در حالیکه يك انقلاب همگانی هدف پایدار ناجیگیری امروزی میباشد. کلام خداو امید رسیدن به رستگاری از راه روی-آوری مستقیم به خدا بدون دستیاری یا پادرمیانی نیروهای روحانی و دنیوی و یا فرمانبرداری از آنان وهم چنین زندگی در يك اجتماع پرهیزکاران همپایه، نیروی

توانبخش گروه‌ها و دسته‌های دینی بود، این اندیشه به امید امروزیان به فراهم آوردن اجتماعی از مردم مطلقاً آزاد و برابر و با کردار و خواسته‌های کاملاً هماهنگ بی‌شبهت نیست. با وجود این همانندی ظاهری، اختلاف میان این دو ایستار اساسی است. اگر چه انقلابیون مسیحی برای آزادی افراد در تفسیر کلام خدا می‌جنگیدند ولی آنها بجای انسانها خدا را فرمانروای خود می‌دانستند. هدف آنان رستگاری و فراهم آوردن اجتماعی برابر بر پایه قانون طبیعت بود زیرا که بنا بر کلام خدا رستگاری هم در گرو چنان اجتماعی میباشد، برای اینکه پیروی از خدا تنها در شرایط آزادی انسانها امکان‌پذیر است. ولی تکیه‌گاه ناجیگری امروزی بر اراده و منطق انسان استوار بوده و هدف آن دستیابی به خوشبختی انسان در زندگی از راه دگرگون‌سازی اجتماع میباشد. سروکار آن با امور دنیوی ولی پیگردهای آن معنوی است. جالب اینجاست که انقلابیون با چنداستثنائی مانند ژنوزمان کالون^{۱۹} و موستر آنا با بتیست^{۲۰}، برغم اعتقاد به خدائی بودند سرچشمه و دستور شیوه زندگی مورد هدفشان، از کاربرد زور در تحمیل آن بدیگران سرباز زدند در حالیکه ناجیگری دنیوی با سرآغازی از الهام زمانی، دیوانه‌وار در پی آنست که عقاید خود را در همه جا فرمانروای مطلق نماید و پیدا کردن دلیل این امر زیاد دشوار نیست.

حتی اگر اصل یکتاگرائی^{۲۱} ناجیگری مذهبی در فرمانروائی و دگرگون‌سازی اجتماع کامیاب میشد، نتیجه باز هم از وضعی که «استبداد» سیاسی امروزی فراهم آورده فرق بنیادی میداشت. ممکن بود که اجتماع از کاربرد سازشهایی که در سایه جدانمائی سنتی قلمرو خدا از دولت‌های روی زمین بدست آمده محروم میشد و در نتیجه قرارهای اجتماعی و سیاسی نرمش خود را از دست میدادند، بهر حال اگر اندیشه خطاکاری انسان هم جلو شتاب در تحمیل شیوه زندگی یکسانی را نمیگرفت لااقل آگاهی از اینکه زندگی محدود باین دنیا نیست و دارای ادامه و پایانی در ابدیت میباشد، مانع آن میگشت. یکتاگرائی دنیوی چنان مانعی نمی‌شناسد و خواهان آنست که تمام حسابها یکجا و در همین دنیا تصفیه شود.

بخش افراطی پاکدینان انگلیسی تا زمان انقلاب کرامول^{۲۲} هنوز آثار رستاخیزشناسی مذهبی با خود داشتند، اگر چه از ویژگیهای امروزی هم در آنها دیده میشد. آنان فردگرائی افراطی و تندروی در امور اجتماعی را باخوی جمع‌گرائی در هم آمیخته بودند. این جنبش نه تنها سرآغازی برای جریان مداوم ناجیگری سیاسی امروزی نگشت بلکه از نظرگاه اروپائیان رویداد محلی بیش نبود و ظاهراً برای نخستین نمایندگان جنبش مورد بحث همچنان ناشناخته‌ماند. با آنکه اندیشمندان و رهبران انقلابی سده هیجدهم فرانسه از درسهای سیاسی انقلاب «رسمی» کرامول در جلوگیری از خودکامگی نظامی بهره میبردند و نویسندگانی مانند هرنیگتون^{۲۳} را بعنوان استادی میستودند ولی در آشنائی آنان با ویژگیهای زیاده‌روی انقلاب انگلستان و در اثر این انقلاب در فرانسه پیش از سده هیجدهم جای تردید هست. پدران مردم سالاری جمع‌گرا از اندیشه‌های باستانی، آنها را با تفسیر ویژه خودشان

بیش از همه متأثر بودند. افسانه‌سازی آنان از دنیا باستانی برانگاره برابری آزادی با پرهیزکاری استوار بود. برای آنان شهروندان اسپارت یا روم با داشتن انضباط زاهدانه شگفت‌آوری از آزادی باشکوهی هم بهره میبردند. این شهروندان درحالی‌که اعضای برابر یک ملت فرمانروا بودند زندگی یا دل‌بستگی بیرون از بافت گروهی نداشتند.

بخش پنجم - دشواریهای این روش

این روش، که ناچیزی سیاسی را بعنوان یک انگاره، مقدم بر ایده‌های اجتماعی و اقتصادی همدست‌آن می‌شمارد ممکن است خرده‌گیری‌هایی را برانگیزد. پنداشت اینکه ناچیزی گوهری است جدا از صفات پایدارش و پرداختن بدان با کنار گذاشتن رویدادهایی که آنرا بوجود آورده‌اند و وسایلی که در گسترش آن پکار رفته‌اند و یا پی‌گردها و سیاستهای یکپارچه مردانی که هرگامی نماینده آن بوده‌اند، ممکن است خطائی بحساب آید و شاید گفته شود که همچو روشی موجودی تقریباً افسانه‌واری را در پدید آوردن تاریخ دخیل می‌داند. پاسخ بدین خرده‌گیری نه‌تنها از جهت ایرادگیری بدین روش بلکه بیشتر از نظر اهمیت فلسفی آن لازم است.

این بررسی، با یک حالت ذهنی، با گونه‌ای از احساس و خو با الگویی از عوامل روانی، عاطفی و رفتاری سروکار دارد، درست بمانند ایستارهایی که از احساسات مذهبی پدید می‌آید. هراندازه روی اهمیت اقتصاد در شکل بخشیدن به اعتقادات پافشاری شود باز نمی‌توان انکار کرد که وقتی همچو ایستارهای گسترده‌ای شکلی بخود گرفتند بصورت مایه راستین تاریخ درمی‌آیند. عوامل شناخته شده تاریخ، کردار سیاستمداران، آرزوهای مردم، اندیشه‌ها، ارزشها، خواسته‌ها و تعصبات هر عصری بازتابهای بیرونی مذهب پهناور آن عصرند. گفتگو در این مسئله را نباید تنها بر پایه منطقی و برهان محدود کرد. در این مورد نیز بمانند مباحث مذهبی، برغم اینکه علم خداشناسی شاهکار منطقی بوده و در آن قیاس پشت سر قیاس آورده میشود، فرضیه نخستین، شرط یا اصول کلی استدلال همواره متکی بر ایمان و اعتقاد باقی می‌مانند زیرا که ثابت یا رد کردن آنان امکان پذیر نمی‌باشد. این فرضیه‌های نخستین و اصول کلی هستند که شایان اهمیت می‌باشند زیرا که پندار و کردار همواره از آنها سرچشمه می‌گیرد و آنها هستند که تناقضات را بصورت هماهنگی یا مفاهیم برتر در می‌آورند.

دستیابی نهائی به یک سامان منطقی و تنها درست اجتماعی، در این مسئله یک اصل ایمانی است و کوشش برای شکستن آن بایکار بردن استدلال و برهان سودی ندارد اما اثر آن بر معتقدان و قدرت آن در واداشتن مردم به انجام کارهای بزرگ بیش از اندازه است. در یک قرن و نیم گذشته این ایمان همواره مردان و اجتماعاتی را در اروپا و جاهای دیگر به جنبش درآورده که خود را برای روز رستاخیز آماده سازند، یک سامان همه‌جاگیر را سرچشمه پندار و کردار خود بدانند و مطمئن

باشند که يك درام تاریخی پیش‌بینی شده به روی پرده در خواهد آمد و در پایان آن همه تضادها جای خود را به يك هماهنگی مطلق خواهند داد. ممکن است که ژاکوبین‌ها با یابوویست‌ها و بلانکیست‌ها ۲۴ با سایر دسته‌های نیمه اول سده نوزدهم، کمونیست‌ها با سوسیالیست‌ها و انارشپیست‌ها با همه دیگران اختلافاتی داشته باشند ولی همه آنها پیرو يك مذهبند این مذهب در نیمه دوم سده هیجدهم پدیدار گشت و در این نوشته گسترش آنرا پیگیری خواهیم کرد. بزرگترین دشواری این مذهب دنیوی را ناسازگاری آزادی با شیوه یکسان نایجگری فراهم آورد.

با وجود پیچیدگیها و تیزبینی‌ها و گاهی شکوهی که نظریه‌های روندهای گوناگون نایجگری بعدها بخود گرفتند در مرحله بنیادی آن که در این نوشته مورد بررسی است مایه و عوامل نخستین نایجگری بصورت خام و ساده و بی‌ریا بچشم میخورند. این واقعیت خود میتواند بدرك این‌پدیده تاریخی بطورکلی کمک‌کند زیرا چنانکه نشان خواهیم داد برخی از پندارهای بنیادی، بویژه آنهایی که با طبیعت انسان و اصول فلسفی سروکار دارند حتی در مرحله پیشرفته مذهب نایجگری دنیوی همانند که در سده هیجدهم بودند.

خشکی و کهنگی اصول متکی بر شیوه‌های پنداری همه‌جاگیر در سرشت آنان نهفته است، گرمی، روانی و وپر مایگی موجود در بافتهای ملی وانسانی را نمیتوان در این اصول یافت و از هیجانیکه در برخورد اشخاص با یکدیگر و با پیرامون خود بدست میاید در آنها خبری نیست. ولی همه اینها که در خود اصول جایی ندارند، در دگرگونی آن اصول بعنوان نیروهای اجتماعی پدیدار میشوند.

این پژوهش نه يك بررسی در نظریه علوم سیاسی است و نه بازگویی وقایع. بررسی این موضوع با تکیه بر روانشناسی فردی چند رهبر روا نبود و نه باکاوش در روانشناسی جمعی میتوانستیم مطلب را روشن نمائیم. مذهب بوسیله انسان بوجود میاید ولی خود چهارچوبی میشود برای زندگی انسان.

مسئله مورد کاوش فقط تاحدی برفتار انسان بستگی دارد و بنابراین بمنه‌ب دنیوی امروزی باید بعنوان يك واقعیت عینی نگریست تنها در این صورت است که شیوه‌های فکری و تاریخی مولود از کنش متقابل مذهب دنیوی و اوضاع ویژه را بتوان بررسی کرد. این کنش متقابل هنگامی گیرائی ویژه‌ای بخود میگیرد که به پدیدآمدن تضادهائی میان آن شیوه خشک و نیازهای موقعیتهای بخصوص و ویژگیهای اشخاص میانجامد.

1) Liberal Democracy.

Totalitarian Democracy (۲) چون در زبان فارسی کلمهٔ توتالیتر مترادف با استبداد و خودکامگی است بنابراین درمقابل واژه Totalitarian Democracy عبارت «مردم‌سالاری جمع‌گرا» بکار رفته تا از تضاد عبارات جلوگیری شود.

3) Empirical.

4) Messianic.

مردم‌سالاری جمع‌گرا

← ۵) Physiocrats گروهی از دانشمندان فرانسوی بودند که نخستین سیستم کامل اقتصادی را در سده هیجدهم پی‌ریزی کردند. پیروان این مکتب زمین و کشاورزی را تنها سرچشمه ثروت میدانستند و برای صنعت و تجارت نقشی در افزایش ثروت قائل نبودند و این را بعنوان يك قانون تزلزل‌ناپذیر اقتصادی میدانستند. مترجم.

۶) Jacobins باشگاه سیاسی انقلاب فرانسه که در سال ۱۷۸۹ در صومعه‌ای بهمان نام تشکیل گردید. این گروه رفته رفته گرایش‌های افراطی بخود گرفت و در زمینه سیاست از آزادی رأی برای تمام مردان و آموزش همگانی، جدائی کلیسا از دولت و از ایجاد جمهوری پشتیبانی میکرد در حالیکه در زمینه اقتصاد از طرفداران رویه‌های سنتی بود.

۷) Babeuists یا پیروان Babeuf در انقلاب فرانسه عقیده داشتند که بدون برابری اقتصادی برابری سیاسی مقصود انقلاب عملی نیست. مترجم.

۸) Jean Jacques Rousseau

۹) Sir Thomas More یکی از اولیای مذهب کاتولیک و سیاستمدار نامی انگلیس نویسنده کتاب (Utopia) بین سالهای ۱۴۷۸ و ۱۵۳۵ زندگی میکرد. مترجم.

۱۰) Tommaso Campanella نویسنده و فیلسوف ایتالیایی دوران رنسانس و نویسنده کتاب معروف شهر آفتاب (Civitas Solis, 1623) که بسبب کتاب جمهور افلاطون نوشته شده است. مترجم.

۱۱) Denis Diderot فیلسوف و دائرةالمعارف‌نویس فرانسوی و پیرو فلسفه مادی گرائی. مترجم.

۱۲) Gabriel Bonnet de Mably فیلسوف و مورخ فرانسوی که بین سالهای ۱۷۰۹ تا ۱۷۸۵ زندگی میکرد. مترجم.

۱۳) Louis de Saint - Just یکی از انقلابیون فرانسوی که بین سالهای ۱۷۶۷ و ۱۷۹۴ میزیست. مترجم.

۱۴) Michelangelo Buonarroti نقاش و مجسمه‌ساز و ارشیتکت وشاعر معروف ایتالیایی که در ۱۸۶۰ فوت کرد. مترجم.

15) Reformation.

16) Puritan Revolution.

17) Eschatological Revolutionaries.

18) Chiliastic Movements.

19) Calvin's Geneva.

20) Anabaptist Münster

21) Monistic Principle

۲۲) Oliver Cromwell یکی از سیاستمداران و استراتژیست‌های نامدار انگلیسی که پیروزیهای معروفی را نصیب نیروهای پارلمان در نبرد با سلطنت‌طلبان کرد. مترجم.

۲۳) James Harrington نویسنده سیاسی و سیاستمدار انگلیسی طرفدار اصلاحات ارضی

۲۴) Blanquists پیروان Louis Auguste Blanqui

که در سالهای ۱۶۱۱ تا ۱۶۷۷ زندگی میکرد. مترجم.